لسان معرفتی و لسان وعظ در برخی از روایات موت

فلذا وصف آن‌ها «**تفرّون**» است و وصف این‌ها «**تمنّون**». آن جمله را قبلا عرض کرده‌ام: «وَ صَحِبُوا الدُّنْیَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَی»[1]؛ وقتی این روح معلق به محل الاعلی است، کجا می‌خواهد این‌جا بماند؟! ولی خب، تقدیر است! «لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِی کَتَبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِی أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَیْنٍ شَوْقاً إِلَی الثَّوَابِ وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ»[2].

«والا غائب اقرب من الموت»؛ ظاهر سیاق این تعبیر در خطبه الوسیله، موعظه است. یعنی امام علیه‌السلام اول ایجاد مقتضی معرفت می‌کنند. مرحله دوم رفع مانع و رفع غفلت است و سوم هم راه‌کار است که با تعبیر «أَیُّهَا النَّاسُ مَنْ خَافَ رَبَّهُ کَفَّ ظُلْمَهُ» شروع می‌شود.

در این‌جا که مرحله رفع مانع است، معلوم است که لسان، لسان وعظ است: «لا غائب اقرب من الموت»؛ خیلی زندگی است. حتی در تعبیری نه‌جا‌البلاغه فرمودند: «فَکَأَنَّکُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوکُمْ حَدْوَ الزَّاجِرِ بِشَوْلِهِ»[3]؛ گاهی شتر را می‌کشند و می‌برند. گاهی هم از پشت سر می‌دوانند. ساعت برای شما به این صورت است؛ چه تعبیری است! «زاجر» کسی است که از پشت می‌زند. «شول» هم شتری است که از پشت سر می‌برد. «حدو الزاجر بشوله» تمثیل است. ساعت و قیامت شما را به این صورت می‌برد.

این لسان، لسان موعظه است. دیدم در مورد موعظه مطلب درستی گفته‌اند. آدم درس را یک بار می‌خواند. اگر مطلب علمی و درس را تکرار کند، می‌گویند چرا تکرار می‌کنی؟! اما موعظه این‌طور نیست. در موعظه همه نیاز دارند. حتی در محفلی که علمای بزرگ حضور داشته باشند، هیچ‌کس نمی‌پرسد: تو چرا موعظه می‌کنی؟؛ «وَذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِینَ»[4]. بخت موعظه، تکرار است. اما برای درس همه دارد «الدرس حرف و التکرار الف». ظاهراً «التکرار الف» برای محصلین است و الّا به کسی که خودش مدرس باشد و ای این‌ها را بلد باشد، گفته نمی‌شود که این‌ها را برایش تکرار کن. مثلاً به استاد فقه و مرجع تقلید بگویند ما برای شما مسأله می‌گوییم تا یادآوری باشد! این‌جا خنده‌دار می‌شود. ولی نکته‌ای که هست این است، تکرار در این‌ها یک چیز را دارد: این‌که بسیاری از موعظه‌ها، رنگ موعظه در آن‌ها بیان بین است و در برخی بر عکس است. یعنی ادبیات موعظه، در آن مغلوب است. همان چیزی که مربوط به مرگ است؛ مرگ اقتضای موعظه دارد. اما تعبیراتی در روایات داریم که اصلاً ناظر به این نیست که بخواهد بگوید الآن من می‌خواهم شما را نصیحت کنم. [بلکه] می‌گوید: می‌خواهم راجع به مرگ به شما معرفت بدهم. تکرار در این‌جا، ولو موعظه نیست، تکرارش نافع است برای این‌که معرفت بالا برود.

در امور معرفتی، حصول معرفت برای انسان‌ها صفر و یکی نیست. بله؛ در یک مرحله‌ای معرفت هایی داریم که صفر و یک است. ولی نوع معارف مبدأ و معاد، تشکیکی است و لذا تکرار آن، غیر از این‌که موعظه است و برای عمل و حرکت خوب است، تکرار معارف هم، برای بالا رفتن است. برای

اشتداد پیدا کردن معرفت است. معرفت، قابل اشتداد است. قابل این است که همین چیزی را که دارد، پررنگتر و پر نورتر بشود.

موعظه‌هایی فایده دارد که پشتوانه‌اش معرفت باشد: «ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» [5]. اول حکمت آمده است و بعد موعظه. موعظه‌های خوبی که تأثیر خوبی دارد، آن‌هایی است که شنونده، پشتوانه‌هایی از حکمت هم داشته باشد و الّا تأثیر نمی‌کند. «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» [6] وقتی پشتوانه معرفتی دارد، آن وقت «هَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةُ بِأَهْلِهَا» [7] [می‌شود] که حضرت امیرمومنان علیه السلام برای همام فرمودند.

روی این حساب به گمانم دستەبندی اینها حتی در آیات شریفه خوب است.

---

[1]. نهج البلاغه (بر اساس نسخه صبحي صالح)، ج۱، ص ۴۹۷.

[2]. همان، ج ۱، ص ۳۰۳.

[3]. همان، ج ۱، ص ۲۲۱.

[4]. الذاریات، آیه‌ی ۵۵.

[5]. النحل، آیه‌ی ۱۲۵.

[6]. ق، آیه‌ی ۳۷.

[7]. نهج البلاغه (بر اساس نسخه صبحي صالح)، ص ۳۰۶.

بازبینی #2
ایجاد شده 9 نوامبر 2024 15:10:07 توسط ... .
به روزرسانی شده 28 نوامبر 2024 11:19:56 توسط ... .